بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه ارضك طوعا و تمتعه فيها طويلا

انشاءالله از ياران ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم

خدمت دوستان در ابتداي سوره بقره بوديم و بحثي كه ديروز گذشت در انتهاي بحث بحث در مورد حقيقت كتاب بود كه بحث لفظ وضع الفاظ براي ارواح معاني را در رابطه با كتاب خدمت دوستان عرض كرديم و اينكه معاني كتاب سه قسم از اقسام اصلي در قرآن بكار رفته يكي كتاب به آن معنايي كه ضبط و حفظ معاني در آن شده ديگري به معناي اينكه كتاب كتاب اعمال بود كه صحيفه اعمال فرد بود كه در دنيا و آخرت جمع مي شود و ثبت و ضبط مي شود در آن و ديگري هم كتاب به معناي حقيقت عندالله و آن حقيقت عندالله همه كتابهاي ديگر از آن مستنسخ و نسخه برداري مي شوند اين سه معنا را كه خودمان هم از دو قسم محو و اثبات و كتاب محفوظ و كتاب مبين داشت امروز وارد بحثي مي شويم كه خود تفسير راجع به آيات اين سه چهار آيه اي كه در ابتدا ذكر شده وارد اينها مي شويم بحث هدايت را كه ايشان اينجا فرمودند و انشاءالله بعدا خواهيم گفت مي گذاريم موعد ديگري من مي خواستم مورد آن را بگويم مواردش را هم خدمت دوستان گفتم كه مطالعه بكنند اما فكر مي كنم كه اگر آن موارد بحث هدايت را كه آدرسشان را خدمت دوستان داديم رجوع بكنند انشاءالله بموقع باز هم بحث هدايت را بيشتر و بيشتر مطرح خواهيم كرد كه اقسام هدايت هدايت تكويني و تشريعي و آن اقسام ديگر هدايت كه با ايسال الي المطلوب و ارائه طريق و همچنين تساوق امامت و هدايت تساوق بين اين دو تساوق است يعني هر جا و جعلنا منه ائمة‌ يهدون بأمرنا هر جا پاي امامت مطرح مي شود پاي هدايت مطرح مي شود كه اين در قرآن در آن بحثهايي كه عرض كرديم بسيار به آن پرداخته شده است از جمله در جلد يك صفحه دويست و هفتاد و يك به بعد مفصل اين بحث را ايشان پرداخته اند انشاءالله در جاي خودش اين را بيشتر مي پردازيم امروز اين بحثي كه ايشان مطرح مي فرمايند اين است كه اينكه اينجا فرمود هدي للمتقين كتاب هدايت است براي متقين اگر كتاب هدايت است براي متقين متقي شده اين تقوايش را قبلا از كجا آورده اين تقوايي كه قبل از كتاب بوده چون كتاب مي خواهد هدايت باشد براي متقين اگر كسي تقوا داشت كتاب هدايتگر اوست پس اين تقواي قبلي از كجا آمده آيا بدون كتاب محقق شده است چگونه ممكن است بدون كتاب هدايت محقق شود اين بحثي است كه امروز ايشان مي فرمايند يكي هم اين نكته را مي فرمايند كه اين هدي للمتقين متقين مساوي با ايمان است در اينجا چون تقوا درا ينجا به عنوان مقام خاصي ذكر نشده كه اين مقام خاصش باعث شود كه در كنار اسلام و ايمان و احسان و در كنار آنها به عنوان يك مقام خاص چون اسلام و ايمان گاهي به عنوان يك مقام خاص است كه انشاءالله در بحثهاي بعدي و در همين جلد يك انشاءالله خواهد آمد كه اسلام و ايمان و ايشان هم مفصل اين بحث را در آن بحثهايشان كه داشتند و بعد چاپ شده آنجا مفصل تر و همچنين مرحوم سيد بحرالعلوم در كتاب سير و سلوكشان اين مراتب اسلام و ايمان را مفصل آوردند ايشان هم انشاءالله اين بحث را مي آورند و بحث اسلام و ايمان و مراتب اسلام وايمان را اينجا مي فرمايند كه اين تقوا از مراتب اسلام و ايمان مثل آنها نيست كه اين هم يك مرتبه اي از مراتب باشد بلكه با تمام اين مراتب اين تقوا همراه است كه لذا قرينه اش را هم ذكر مي كنند با تمام مراتب همراه است لذا هميشه از ابتدا تا انتها تقوا بايد باشد بعد ايشان توضيح مي دهند اينكه هدي للمتقين هست اين تقواي قبل از كتاب اين هدايتي كه قبل از كتاب محقق شده بوده كه لازمه اش آن تقوا بوده اين هدايت فطريه است كه انسان هدايت فطري كه پيدا مي كند يكي از بحثهايي كه ايشان من يك بار مي خواستم ؟ بكنم كه بحثهايي كه ايشان برمي گرداند به فطرت مي خواستم ليست بكنم اين را سعي كردم از جلد يك اولا با ورق زدن پيدا كنيم ديدم خيلي زياد است و وقت گير است چند لفظ را به كامپيوتر داديم و از كامپيوتر استفاده كنيم ديديم الان يك ليستي شايد چند ده صفحه اي هر صفحه اي شايد دهها آدرس و عنوان ذيلش آمده خيلي بحث فطرت در الميزان قوي و سنگين است و حقيقت فطرت را در الميزان بسيار به آن پرداخته است اكثر معارف را برگردانده به فطرت و آغاز فطريش را بيان كرده اگر آغاز فطري معارف احكام اخلاق حتي ايشان يك بحثي مفصل در يكي از جلدهاي الميزان دارند تمام اسماي حسناي الهي را ريشه اش را از فطرت درمي آورد كه در درون انسان اين طلب فطري است اين خواست و دنبال رفتن بعد مترتب مي كند در همانجا تمام شاخه و درخت معارف را و احكام را و اخلاق را بر فطرت حالا اينجا اين آغاز بحث به عنوان بحث فطري از اينجا شروع مي شود دنباله و رگه اش را انشاءالله داشته باشيم در مباحث بعد اگر كسي بعد از اين قدرت پيدا كرد و حوصله كرد درخت فطرت را در الميزان ترسيم بكند كه از كجا شروع مي شود اولين فطريات كجاست و بعد تفريع فطريات ديگر بر اين فطريات لذا ايشان اينجا مي فرمايد كه هدي للمتين كه متقين كه پنج خصوصيت در اين آيات برايشان ذكر مي كند كه اينها يؤمنون بالغيب اينها ايمان به غيب دارند يقيمون الصلوة و مما رزقناهم ينفقون والذين يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و بالآخرة ينفقون پنج تا خصوصيت يكي ايمان به غيب اقامه صلوة انفاق ايمان بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و همچنين يقين به آخرت اين پنج تا كه توحيد و نبوت و معاد سه اصل و همچنين اقامه صلوة‌ و انفاق دو فرع و دو حكم دو تا اين پنج تا را متفرع مي كند مي گويد قبل از اينكه كتاب بياد متقين به اين هدايت متصف بشوند كتاب براي آنها هدايت است يعني بايد اين پنج خصوصيت را قبل از ورود كتاب به آن رسيده باشند البته جزئيات و آن چيزهايي كه در رابطه با صلوة مي آيد آن جزئيات و آنچه كه در رابطه با انفاق مي آيد با تمام جزئيات احكام واجب است آن بحث جدايي دارد اما اصل صلوة و اصل زكات را كه اينجا انفاق باشد و در سوره لقمان به عنوان زكات مطرح كرده چون سوره لقمان هم تقريبا آيات اولي اش شبيه همين است كه اينطور شروع مي شود كه بسم الله الرحمن الرحيم الم تلك آيات الكتاب الحكيم هدي و رحمة للمحسنين محسنين آنجا بحث را چه مطرح مي كند به جاي متقين محسنين الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكات وهم بالآخرة هم يوقنون تا اينجا اين مشخصات با هم تطابق دارد باز حتي آيه بعد هم با اينجا تطابق دارد اولئك علي هدي من ربهم كه در اينجا آمده در آنجا هم آمده و اولئك هم المفلحون در آنجا هم آيه بعدي شان با همين نسبت است كه اين متقيني كه دراينجا آمده كه هدايت الهي كتاب الهي بين دو هدايت واقع مي شود هدايت قبل و هدايت بعد هدايت بعد الكتاب هدايت قبل الكتاب ايشان مي فرمايد اين سرايت دارد و به عنوان يك اصل استفاده مي كند كه دست الهي در تمام اينها ديده مي شود آن هدايت قبل به واسطه فطرت است كه خداي تبارك و تعالي در وجود انسان آن را به وديعه گذاشته لذا آن هم بواسطه خداي تبارك و تعالي است اما اختيار انسان در اينجا ديده مي شود بايد اعتنا بكند بر احكام فطرت وقتي به احكام فطرت اعتنا كرد تا اين مراحل پنجگانه را مي تواند جلو بيايد اگر كسي كتاب برايش نيامد مي توانيم بگوييم مؤاخذ به اين احكام و اصول است يا خير اگر ما گفتيم اين احكام فطرت است حتي اگر كتاب نيامد حتي اگر يك جايي بود مثلا فرض است در يك جايي دور از همه تبيين ها و بيانها و كتابها و روابط اجتماعي دور از تمام اينها آيا مؤاخذ به اين اصول و اين فروعي كه عنوان فطري پيدا مي كند مي شود يا نمي شود

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

بحث دومي است كه رسول را ما آيا عنوان رسول را خاص مي گيريم يعني اصالتي كه از بيرون شخص ديگري فرستاده مي شود يا رسول هم با بياناتي كه بعضي روايات ديگر دارند كه گاهي انباع دروني است كه همان انباع فطري است گاهي انباع بيروني است كه انبيا هستند كه مي آيند و اخبار مي كنند آيا اگر كسي به آن كلياتي كه فطرتا مي رسد طبق آن ها قدم برندارد خداي تبارك و تعالي مي تواند اين را مؤاخذ به آنها بكند يا خير يعني مطابق قاعده است يا خير يعني اگر ما قبول كرديم كه اين هدايت ها تا اين مرتبه فطري است اين عموميت پيدا مي كند براي كسي كه كتاب برايش بعدش مي آيد يا براي كسي كه كتاب برايش بعدش نمي آيد آن كه كتاب به هر دليلي نشده و برايش نيامده چه قاصر باشد چه مقصر باشد مقصر حكم ديگري هم علي حده دارد ولي قاصر حكمش در اين است كه نرسيده به آن اين هم نفهميده آيا مؤاخذ به اين فطريات مي شود يا خير كه قطعا مؤاخذ است لذا اگر در نسبت كلامي بعدا بگويند كه اگر كسي نيايد آن حيوان است مؤاخذ نيست بعث ندارد ما قبول نمي كنيم چون اقلش اين است كه اين مرتبه ادراكي و اين مرتبه فطري برايشان هست و مؤاخذ به اين مرتبه هستند اگر كسي اين مرتبه را اعتنا كرد مرتبه بعدي كه عرض كرديم خداي تبارك و تعالي كليدهاي اتاقهاي بعدي را در كجا قرار داده در اتاق اول كليد اتاق بعدي و در اتاق دوم كليد اتاق سوم اگر كسي از ابتدا بخواهد همه را روشن كند تا بعد به آنها وارد شود اصلا اين معقول نيست لذا ما گاهي دنبال اين هستيم همين مسير تا انتها تفصيلا روشن باشد تا ما حركت كنيم اين مي شود بهانه گيري اما اگر اجمالا دانستيم اتاقها در كار است كليد اتاق اول هم همان فطرت در اختيار من قرار داده شده من با ورود به اين اتاق كه حالا مرتبه ارتباط با كتاب و تعالي من است دوم سوم چهارم و بعدا پنجم تا مراتب اتاق را يكي يكي با ورودشان مرتبه بعدي را روشن مي كنم اجمالا مي دانم هست الان اينجا هم يؤمنون بالغيب اينها ايمان به غيب را دارند حالا ايشان ترسيم مي كند

سؤال ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

مسئله استضعاف سرجايش محفوظ است ؟؟ كه كتاب آمده افراد هم به فطرتشان رجوع در بهره مندي از اين مطالب مختلف هستند يعني الان كتاب هست كسي كه در رابطه با اين كتاب قرار مي گيرد يك حد مشترك انساني دارد كه به لحاظ آن حد مشترك انساني مؤاخذ است اما به لحاظ حد اختصاصي كه مراتب بالاتر است بعضي ها استضعاف دارند قدرت بهره مندي از مراتب بالاتر را پيدا نمي كنند او تخفيفات خاص خودش را دارد يعني در مرحله فطرت آن اخذي است كه خداي تبارك و تعالي مرتبه انساني را اين وارد شده مي؟؟ به اين و بقيه در انسان بودن است در انسان بودن هم فطرت است والا اگر اين نباشد انسان نيست ديگر استضعاف هم معني پيدا نمي كند چون مربوط به انسان است لذا در بهره منديهاي بالاتر استضعاف البته معني پيدا مي كند اما در اين مرتبه انساني اينها بايد چه باشند خودش البته تفكيكي است استفاده از فطرت يعني كسي كه در يك محيط آماده اي قرار گرفته فطرتش هشيارتر است كسي كه در محيط دور قرار گرفته فطرتش خاموشتر است اما درعين حال از يك مرتبه فطرت نمي تواند خالي باشد حالا اگر كسي خواست اين را تفصيلا نگاه كند يك دسته كتابهايي است به اين عنوان مثل كتابي كه ابن سينا نوشته به نام حي بن يقضان كه به صورت داستان نوشته حي بن يقضان داستان يك كسي است كه فردي است كه در يك محيطي بدنيا مي آيد كه هيچ موجود زنده اي باقي نمانده از انسانها در آنجا و اين در دامان تربيت حيوانات شير مي خورد و بزرگ مي شود اين تمثيل است و بعد يواش يواش در رشدش به مراتبي از ادراك مي رسد كه آن مراتب فطري اش متجلي مي شود بيدار مي شود يكي يكي آنجا بيان كرده كه كليات عقايد را به آن مي رسد يكي يكي طريقش را هم بيان مي كند و تدريجش را و به كليات احكام نه جزئياتش به كليات احكام هم راه پيدا ميكند اين كتاب حي بن يقضان كه ابن طفيل اندلسي هم به عنوان زنده بيدار ترجمه كرده كه اسم قشنگي هم گذاشته و شبيه اين كتاب چندين كتاب ديگر توسط ابن سينا نوشته شده كه آنها هم حالات فطري انسان را در آنجايي كه هيچ كس ديگري نباشد و هيچ چيزي ديگري و بعد اين زنده بيدار اين حي بن يقضان بزرگ مي شود و پس از آ‌نكه به مراتبي از ادراكات فطري خودش مي رسد پس از او رابطه پيدا مي كند با جزيره ديگري يا از جزيره ديگري با او رابطه پيدا مي كنند كه در آنجا دين عيسي عليه السلام حاكم بوده و وقتي رابطه پيدا مي كند مي بيند كليات معارف و احكام را اين داشته اما جزئيات حتما و حتما براي اين قابل ادراك با عقل جزئي با عقل او نبوده رجوع كنيد كتاب لطيف است بد نيست سوژه دست انسان مي دهد براي اينكه اگر مي خواهد در جامعه ارتباط برقرار بكند چطور اول از فطريات افراد شروع بكند آغاز بكند كه اين آغازي باشد كه براي افراد وجداني باشد نه به عنوان نظري باشد وجداني باشد از وجدانيات آنها شروع بكند اگر بخواهيم بحث را دراين مسئله خيلي تفصيلش بدهيم و آن موقع ديگر از هدي للمتقين باز مي مانيم مي خواهيم انشاءالله به مراتب تقوي برسيم ايشان مي فرمايد كه قوله تعالي هدي للمتقين الذين يؤمنون بالغيب المتقون هم المؤمنون اينجا تعمد دارد المتقون هم المؤمنون چرا و ليس التقوي من الاوصاف الخاصه لطبقة من طبقات المؤمنين تقوا يك وصف خاص براي طبقه خاصي از ايمان نيست لمرتبة اعني لمرتب من مراتب ايمان حتي مقاما من مقامات نظيرش احسان و اخباط و خلوص كه اينها مقامات خاصند هر يك خصوصياتي دارند در روايات هم براي هر يك از اينها خصوصيت خاصي ذكر شده و اينها در طول هم قرار مي گيرند اخباط و احسان و خلوص و اينها هر يك مرتبه دارند و انشاءالله اين بحثها را بعد از اين ايشان مي آورد.

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

اگر گفتيم مراتب است ديگر فطري نمي تواند باشد چون داريم مي گوييم ذلك الكتاب لاريب فيه هدي للمتقين يعني هدايت براي متقين است يعني اين ذلك الكتاب هنوز نيامده اين كتاب براي متقين كسي كه تقوا پيشه است كتاب حالا بعد از اينكه با كتاب رابطه برقرار مي كند كتاب برايش هدايت است اما اگر كتاب خودش سبب

سؤال؟؟؟؟؟

نه اين را نداريم ما الان اين بحث را مي كنيم كه كتاب وقتي كسي مي خواهد با آن رابطه برقرار كند بايد حتما يك طهارت قبلي داشته باشد كه اين طهارت قبل تازه اين را آماده بكند براي ارتباط با كتاب

سؤال؟؟؟؟؟؟

آنجا هم بيان مي كنيم مي گويد هدي للناس كه آيه اش را هم مي آوريم خدمتتان كه هدي للناس و بينات من الهدي والفرقان كه بعد مي آيد آنجا كه بينات من الهدي والفرقان با هدي للناس تفاوتش در چيست بينات من الهدي در چيست در بحثهايي كه ارجاع دادم خدمتتان يكي از آياتي كه در رابطه با هدايت بود بحث هدي للناس و بينات است كه تفاوت هدايت و بينه كه حتي من اين بحث را كه همين جا نوشتم اما منتها جلد دو صفحه 23 بحث هدي للناس و بينات من الهدي والفرقان كه قرآن براي ناس است اين ناس در انسان بودن مشتركند هدايت فطريشان بايد باشد كه اگر هدايتهاي فطريشان باشد اين برايشان هدي للناس اما و بينات من الهدي كه اين براي دسته ديگري است كه آن را هم بيان مي كند براي عده اي هدايت و براي عده ديگري بينات از هدايت است كه آن خاص است كه انشاءالله آن در جاي خودش مي آيد كه بعضي ها آمادگي شان شديدتر است بعضي براي آنها مي شود بينات بعضي ديگر كه آمادگيشان ابتدايي است براي آنها مي شود هدايت

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

نه ما كجا اين را عرض كرديم انسان مگر مي شود انسان به ؟؟؟ پاسخ نداده باشد انساني كه به دنيا مي آيد آيا كودك به عكس العملهاي فطري خودش پاسخ داده يا خير؟ آيا يك كودك وقتي كه يك صدا را مي شنود برمي گردد به سمتش يا خير اين فعليت دادن به فطرت است كه فطري هم هست اصلا امكان ندارد از ابتدا بخواهد مقاومت كند نسبت به اين ها همان يعني اينطور نيست كه اين بياني كه داريم مي كنيم گفتيم تشكيكي است از يك مرتبه ساده شروع مي شود تا يك مرتبه پيچيده اش هدايت فطري مراتب تشكيكي دارد يكي يكي بيان مي كنند ايمان به غيب ايمان به قيامت يقين به قيامت اينها مراتب تشكيكي بحث است كه يكي يكي بيان مي كنيم لذا اينطور نيست كه اگر كسي فطرتش را به كار نگرفته باشد كتاب به كارش نيايد امكان ندارد كه كسي فطرتش را به كار نگرفته باشد ممكن است كسي فطرتش را در جهت تخلف از فطرت مصداق به كار گرفته باشد در جهت تخلف از فطرت تعمدا امكان پذير است البته او بهره مند نمي شود كسي كه فطرتش را در مقابلش مخالفت كرده باشد بهره مند نمي شود چنانچه نور براي كسي است كه چشم داشته باشد اگر كسي چشمش را بسته باشد نور براي او بهره مندي ندارد خدا چشم را داده نور را هم ايجاد كرده گفته اين چشم اين نور را ببيند اين دو تا تلازم دارند فطرت را داده كتاب آمده اگر كسي فطرت نداشته باشد يا فطرتش را خاموش كرده باشد به هر دليلي اين قدرت استفاده از قرآن را كه اينها اولئك چه هستند ختم الله علي قلوبهم و علي سمعهم و علي ابصارهم اينها ديگر ختم شده اند فطرتشان از دست رفته به اين عنوان كه خاموشش كرده اند نه به عنواني كه از بين رفته باشد لذا مي فرمايد بل هي صفت اين تقوا صفت مجامع لجميع مراتب ايمان است اذا تلبس الايمان بلباس تحقق وقتي متحقق هم بشود والدليل علي ذلك انه تعالي لا تخص بتوصيفه طائفة خاص من طوائف المؤمنين الاختلاف طبقاتهم و درجاتهم هيچ درجه خاصي را براي اين مسئله ذكر نكرده والذي اخذ تعالي من الاوصاف معرفة التقوا في هذه الآيات كه نوزده آيه هستند كه با وصف كفار مي آيد كه نوزده آيه هستند التي يبين في حال مؤمنين و كفار و منافقين اينجا پنج صفتش را كه ذكر كرده براي مؤمنين يكي ايمان به غيب است براي متقين يكي ايمان به غيب است اقامه صلاة است انفاق مما رزق الله و همچنين ايمان بما انزله علي انبياء و آخريش ايقان به ؟؟؟ آخرت و قد وصفهم لانهم علي هدي من ربهم وصف كرده ايشان را متقين را بأنهم هدي من ربهم فدل ذلك علي لتبسهم اين دنباله آيات پنجگانه چند تا آيه كه مي آيد آخرش مي گويد اولئك علي هدي من ربهم پس مي فرمايد وصفهم بأنهم اين اهل تقوايي كه اين پنج خصوصيت را دارند علي هدي من ربهم هستند و دل ذلك علي ان تلبسهم بهذه الصفات كريمه بسبب تلبسهم بلباس الهدايه من الله يعني اين هدايت هم از كجاست منشأ هدايت ازخداي تبارك و تعالي است و هم انما صاروا متقين ؟؟ لي هذه صفات اينها صاحب اين صفات شدند بهداية منه تعالي ثم وصف الكتاب بأنه هدي لهؤلاء متقين براي اين متقين اين كتاب هدايت است بعد مي فرمايد فعلمنا بذلك بقوله تعالي ذلك الكتاب لاريب فيه هدي للمتقين و علمنا بذلك ان الهدايه غير الهدايه اين هدايت دوم غير از هدايت اول است پس هدايت اول به امر خود خداي تبارك و تعالي و به سبب خداي تبارك و تعالي هدايت دوم و هداية‌ اولي بها صاروا متقين و هدايتة الثانيه اكرمه الله سبحانه بها بعد التوحي؟؟ اگر كسي اين كليدي را كه ايشان دارد اينجا تبيين مي كند در رابطه با فطرت خوب بگيرد در خيلي از مباحث كلامي ما اين مسئله جواب دارد و به كار مي آيد و در خيلي از مباحث ديگر قرآن است كه بعد از اين متفرع بر اين مي شود از جمله آنجايي كه مي گوييم كه توبه عبد بين دو توبه خدا قرار مي گيرد معنايش آشكار مي شود كه لقد تاب الله علي المؤمنين خدا اول رجوع مي كند و بعد بنده توبه مي كند و بعد خدا توبه بنده را قبول مي كند و تمام كمالات ديگر مبدأ اولي اش از جانب خداي تبارك و تعالي است بعد بنده با اين سببيت الهيه قدم برمي دارد و بعد كمال بالاتري را خداي تبارك و تعالي به او اعطا مي كند كه دائما توحيد افعالي در حركت كمالي دائما ديده مي شود لذا هيچ بنده اي حالت اجب غرور برايش ايجاد نمي شود چون از خودش نمي بيند همه آن سرمايه هاي اولي را هم با اين نگاه مي بيند كه از مبدأيت ديگري برايش قرار داده شده بود و او به واسطه اين سرمايه توانسته بود اين كسب را محقق كند نه اينكه اوتيته علي علم عندي با علم خودم اين كار را كردم نه راه ندارد اين توحيد را تقويت مي كند لذا حركت ما يك حركت عملي توحيدي مي شود بيان توحيد را دارد مي كند كه با اين اعتقاد انسان اعمالش و آثارش هم همه توحيدي شود لذا ساده نگيريد يك كليد عظيمي است در توحيد افعالي اينجا لذا مي فرمايد كه و بذلك صحة مقابله بين المتقين و بين الكفار والمنافقين حالا اين را در متقين حل كرديم در كفار و منافقين هم همين مسئله با همين نگاه حل مي شود چرا حل مي شود خداي تبارك و تعالي براي كفار و منافقين هدايت اولي را ايجاد كرده بود يا خير كه فطرت است كه ايجاد كرده بود اينها اعتنا نكردند و پشت كردند وقتي كه پشت كردند به اين فزادهم الله مرضا براي منافقين ختم الله علي قلوبهم براي كفار اين دو هم دنباله در آن مسئله با انسان بودن اينها هم سازگار باز اخذ و اقامه اينها هم سازگار است چون اينها فطرت را داشتند ضايع كردند اين سرمايه را اگر الان از كتاب بهره مند نيستند و هيچ رابطه اي برقرار نمي كنند اينطور نيست كه اينها معذور باشند بگويند كه ما اصلا كتاب را نديديم مي گويد شما در رابطه آن نگاه اول ضايع كرديد سرمايه را لذا از دومي بهره مند نشديد اختيارا از دومي محروم شديد اختيارا پس محروم شدن دوم اينها به اختيار اولشان مرتبط مي شود كه آن نگاه فطري و آن حقيقت فطريه بود كه لذا مي فرمايد كه لذلك صحة مقابله بين المتقين و بين الكفار والمنافقين فإنه سبحانه يجعلهم في وصفهم بين ضلالتين و عماعين آنها هم بين دو ضلال و دو كوري قرار گرفته اند ضلال الاول هو الموجب لأوصافهم الخبيثه من الكفر والنفاق گه ضلال اولشان عدم اعتنا به احكام فطرت است اين ضلال اولشان است و ضلال الثاني لتأكد به ضلالهم الاول لذا خداي تبارك و تعالي در ضلال دومي اينها را مي گويد يضل الله خدا اينها را اضلال مي كند خدا اينها را ختم بر دلهايشان مي زند و يتصفون به متصف مي شوند به ضلال دوم بعد تحقق كفر والنفاق اول كفر و نفاق اول در مقابل احكام فطرت بود در مقابل ايستادن در مقابل فطرت بود چون اخيتارا آنجا ايستادند و كفر و نفاق پيدا كردند كفر و نفاق بعدي هم براي آنها خزلان عمل آنها است در مقابل توفيقي كه متقي پيدا مي كند كه بعد از اين است كه به احكام فطرت اعتنا پيدا مي كند تقوا پيدا مي كند جعل كتاب براي او و هدايت كتاب براي او محقق مي شود كه اين يك بحث سنگين كلامي است كه ايشان اينجا ساده مطرح مي كند خيلي از شما تا اينجا بعد از اين كه در آيات قرآن مي آيد ديگر الله يستهزء بهم خدا مگر اهل استهزاء است آنجا مي فرمايد و مكر الله مكر الهي تمام آنها در اين راستا معنا پيدا مي كند و يتصفون به بعد تحقق كفر والنفاق كما يقوله تعالي في حق الكفار ختم الله خدا بر دلهاي آنها مهر زد آيا خدا نعوذوا بالله اينقدر قساوت دارد كه يك عده اي را بر دلهايشان مهر بزند مهر زدند بر دلهاي اينها يعني اين فطرتش معكوس شده خودش به اختيار خودش اگر فطرتي معكوس شد ديگر هيچ چيزي را پيدا نمي كند هيچ ادراكي از جهت ادراك صحيح برايش محقق نمي شود دريافت صحيح براي او امكانپذير نيست البته كسي هم بخواهد به مرتبه معكوسيت رجل معكوس و منكوس برسد خيلي عناد و كفر بايد شديد باشد تا به اين مرتبه برسد به اين راحتي هم هر كسي بله خطا صورت مي گيرد بي اعتنايي به احكام صورت مي گيرد اما عناد با احكام فطرت انسان را به مرتبه عكس و نكس مي رساند و خيلي زحمت دارد كه كسي عنادش آنقدر شديد باشد كه به اين مرتبه برسد لذا مي فرمايد كه و نصب الختم الي نفسه تعالي و علي غشاوه الي انفسهم اينها و علي ابصارهم غشاوه اينها بر ابصارشان غشاوه است لذا ختم الله علي قلوبهم مثل اين مي ماند اولش بفرماييد آنجا كه علي ابصارهم غشاوه لذا ختم الله علي قلوبهم اينها چشمشان را بستند چون چشمشان را بستند نوري را هم نمي بينند پس ختم بر دلهاي آنها خورده چون نوري را نمي بينند و كما يقول في حق منافقين في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا اينها مرض قلبي را خودشان ايجاد كردند خدا هم فزادهم الله اما بعدا انشاءالله اين بحث هم آشكار مي شود فزادهم الله آيا به معناي اين است كه خدا مبدأ شر مي شود براي اينها يا مبدأ ختم است در وجود اينها يا اين نظام جزايي خودشان است كه محقق كردند والا انفعال در خداي تبارك و تعالي راه ندارد كه خدا اول رابطه اش با اينها خوب بود بعد رابطه اش را با اينها بد بكند يا اينكه اول با اينها حالت مهربان داشت بعد بگويد حالا كه اينطوري كرديد من هم لج مي كنم با شما فزادهم الله مرضا قطعا اينطور نيست راه ندارد نسبت به خداي تبارك و تعالي بلكه يعني اينكه اينها وقتي چشمهايشان را بستند هر حركتشان فرو رفتن در ظلمت و ختم است چون راه ندارند فطرتشان را منكوس كردند و در قلبشان وقتي مرض قرار گرفت اين مرض دائما رو به ازدياد قرار مي گيرد جلويش را نمي توانند ديگر به اين راحتي بگيرند چون مبدأيتش اختياري بوده ازديادش هم لذا خداي تبارك و تعالي در روايت هم دارد خدا بين اينها و اعمال بد ديگر حائل نمي شود براي مؤمنين و متقين بين وقتي كه اينها اراده عمل بدي مي خواهند بكنند خداي تبارك و تعالي حائل و حيلوله ايجاد مي كند بين